

بِسْمِ اللَّهِ

ایرانِ پسا جنگ و الگوی اقتصاد سیاسی جمهوری سوم

دکتر احسان فرزانه

دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران

خردورزی

روایت جنگ را در کانال و صفحه اینستاگرام مجله خردورزی بخوانید:
@kheradvarzi_com

تثبیت جایگاه ایران در نقشه‌ی جدید قدرت جهانی، بیش از پیش نیازمند روزآمدسازی سازوکارهای راهبری اقتصادی و اتخاذ کارآمدترین الگوی توسعه است. جمهوری اسلامی ایران در سیر تکوین تاریخی خود-متناسب با تهدیدها و فرصت‌های هر دهه -الگوهای اداره و حکومت‌گری خود را بازآرایی کرده است. در جمهوری سوم برآمده از جنگ رمضان، جهت‌یابی از دستاوردهای پیشین و جهش به سوی آینده، بازخوانی نقش دولت در اقتصادسیاسی یک ضرورت راهبردی است. متن پیش‌رو به تبیین رؤس دکترین اقتصادسیاسی جمهوری سوم می‌پردازد. با تکیه بر تمرکزگرایی هوشمندانه، انضباط بخشی مقتدرانه به بخش مالی و بازتعریف جایگاه حاکمیتی دولت در صنایع مادر، می‌توان تا انرژی نهفته در کالبد دولت را در جهت تأمین مصالح عامه به حرکت درآورد.

تمرکزگرایی در جهت تأمین مصالح عامه

یکی از بزرگترین موانع توسعه در ایران سال‌های گذشته، تعلیق ساختاری بوده است. این وضعیت آنگاه رخ می‌دهد که حاکمیت در منافع کانون‌های الیگارشیک گرفتار می‌شود. کانون‌هایی مانند بانک‌های خصوصی، هلدینگ‌های خصوصی و لابی‌های ذی‌نفع در واردات، عملاً به قدرت‌های فائق در اقتصادسیاسی ایران بدل شده و هر سیاستی که منافع آن‌ها را به خطر بیندازد، در پیچ‌وخم بوروکراسی یا با فشار رسانه‌ای معلق می‌گذارند. برای گذار از این وضعیت، دولت باید از ایفای نقش میانجی‌چنین کانون‌هایی خارج شده و به مجری مقتدر مصالح عامه بدل گردد. البته باید مرزی قاطع میان دولت مقتدر توسعه‌گرا و خودکامگی نئولیبرالی ترسیم کرد. نئولیبرالیسم - برخلاف تمام شعارهایش درباره‌ی کوچک‌سازی دولت - عملاً به دنبال دولتی خودکامه است تا حوزه‌های هرچه بیشتری از جامعه کالایی‌سازی را نموده و مقاومت جمعی در برابر آن را درهم بشکند. اما جمهوری سوم در نظم برآمده از جنگ رمضان، دقیقاً در جهت عکس عمل خواهد کرد. هدف از این تمرکزگرایی در آن کنترل و هدایت منابع استراتژیک کشور به سوی بخش‌های مولد و منافع اکثریت مردم است. برخلاف الگوی نئولیبرال، دولت توسعه‌گرای جدید وظیفه‌ی خود را مقید کردن سرمایه به اهداف تولیدی می‌داند. این به معنای بهره‌گیری از قدرت مرکزی برای مهار سوداگری، سفته‌بازی و مالی‌سازی و سوق دادن اعتبارات به جانب تولید صنعتی و فناورانه است در اینجا، تمرکزگرایی ضرورتی برای غلبه بر تکه تکه شدن بوروکراتیک است. این وحدت فرماندهی اجازه می‌دهد تا منابع پراکنده‌ی کشور براساس یک نقشه‌ی راه توسعه‌ی صنعتی و نه براساس منافع خرد پراکنده، تخصیص یابند.

نفی بنیادین شوک درمانی

یکی از خطرات جدی که جمهوری سوم را تهدید می‌کند، منطق حل ناترازی‌ها از طریق شوک درمانی است. طی سال‌های اخیر، جریان خاصی در داخل کشور، کوشیده تا ناترازی‌های ساختاری-خصوصاً در حوزه‌ی انرژی- را به عنوان ابزار تحمیل شوک درمانی به کار گیرد. پاسخ به چرایی لزوم توقف این روند، مستلزم فهم سازوکار آن است:

در پارادایم نئولیبرال، ناترازی‌ها ناشی از ارزانی مفرط انرژی بازنمایی می‌شوند. حاصل نوع بازنمایی، انتقال بار سوءمدیریت دولت به سبد هزینه‌ی خانوار است. دولت به جای آنکه جلوی اتلاف انرژی در زیرساخت‌های قدیمی و کارتل‌های غیرمولد را بگیرد، با افزایش ناگهانی قیمت‌ها، مردم و تولیدکننده‌ها را دچار بی‌ثباتی می‌کند. برخلاف ادعای نئولیبرال‌ها که شوک درمانی را عامل ارتقای بهره‌وری می‌دانند، در ایران همواره عامل صنعت‌زدایی بوده است. وقتی مخارج تولید به شکل جهشی بالا می‌رود، کارگاه‌های خرد و متوسط که توان نوسازی آنی تکنولوژیک را ندارند، از چرخه خارج شده و فضا برای جولان بیشتر سوداگران فراهم می‌شود. بدین ترتیب شوک درمانی نه تنها ناترازی را حل نمی‌کند، بلکه با تضعیف بنیه‌ی تولیدی، کشور را در چرخه‌ی بسته‌ی رکود تورمی گرفتار می‌سازد.

به جای گرانسازي دائمی، جمهوری سوم باید جلوگیری از اتلاف انرژی در زنجیره‌های تولید و توزیع را مأموریت خود قرار دهد. علاوه بر این، بار اصلی ناترازی بایستی متوجه مصرف‌کنندگان بزرگ نامولد باشد و اصلاحات قیمتی مشروط به تأمین زیرساخت‌های جایگزین-مانند حمل و نقل عمومی- شود تا رنج زیادی به جامعه تحمیل نگردد.

تجربه‌ی تاریخی ایران به ویژه در دو مقطع آبان ۱۳۹۸ و دی‌ماه ۱۴۰۴، به وضوح اثبات می‌کند که شوک‌درمانی عامل اصلی گسست دولت و جامعه است. این دکترین، فراتر از یک تغییر عددی در قیمت‌ها، در واقع پیامی سیاسی است که دولت برای حل نارسایی‌های خود خشن‌ترین راه یعنی دست‌اندازی به معیشت مردم را برگزیده است.

شوک قیمتی باعث ایجاد حس غارت‌شدگی آنی در اکثریت جامعه می‌شود. نتیجه، تبدیل مسائل اقتصادی به تهدید امنیتی ملی است. در جو حاصل از شوک‌های قیمتی، شهروندان به پروژه‌های بلندمدت دولت اعتماد نخواهند کرد. براین اساس، ایستادگی در برابر شوک‌درمان‌گران بلکه ضرورتی حیاتی برای امنیت و توسعه‌ی پایدار است.

انضباط بخشی به مؤسسات مالی

بخش بزرگی از مشکلات اقتصادی در ایران ناشی از عملکرد بانک‌هایی است که با خلق نقدینگی بی‌ضابطه برای پوشش زیان‌های خود و شرکت‌های اقماری‌شان، ارزش پول ملی را دائماً کاهش می‌دهند. دولت توسعه‌گرا معطوف به کنترل شدید دارایی‌ها و در صورت لزوم انحلال نهادهای مالی خواهد بود که به عامل تولیدزدایی بدل شده‌اند.

بحران بنیادین اقتصاد ایران در دهه‌ی گذشته، نه کمبود منابع، بلکه انحراف سازمان‌یافته‌ی سرمایه بوده است. هنگامی که به دلیل تورم مزمن و فقدان نظارت‌های تنظیمی، نرخ بازدهی در بازارهای دارایی - ارز، طلا، زمین و مسکن - به مرتب بالاتر از سود ناشی از فعالیت‌های تولیدی است، اقتصاد دچار نوعی انفعال تخریبی می‌شود. در این وضعیت، عقلانیت فردی سرمایه‌گذار -

که طبعاً دنبال سود خویش است - در تقابل با منافع ملی قرار می‌گیرد.

انضباط بخشی در جمهوری سوم، به معنای پایان دادن به بی‌طرفی دولت در برابر منشأ سودآوری است. در پارادایم نئولیبرال، امنیت سرمایه به معنای مصونیت مطلق هر نوع دارایی از مداخله‌ی دولت است. اما در دکترین دولت توسعه‌گرا، امنیت سرمایه امری مشروطه و جهت‌دار است. دولت موظف است امنیت کامل سرمایه‌ای را که در جهت توسعه‌ی تکنولوژیک و اشتغال مولد به جریان می‌افتد، تضمین نماید. اما ضمانت دولت به معنای ایجاد رانت ایستا یا مصونیت مطلق ثروت نیست. دولت میان انباشت سرمایه‌ی مولد و ثروت اندوزی غارتگرانه تمایز ساختاری قائل شده و حمایت خود را تنها شامل آن فعالیت‌هایی می‌کند که به پیشینه‌سازی بازده اجتماعی منجر شوند.

ممانعت از واگذاری‌های بی‌ضابطه

از دلایل رکودتورمی در ایران، نه دولتی بودن اقتصاد، که بی‌صاحب‌سازی ثروت‌های ملی تحت لوای انتقال مالکیت است. آنچه در ایران پس از جنگ تحمیلی با عراق رخ داد، نه واگذاری اموال دولت به بخش خصوصی واقعی و مولد، بلکه شکل دادن نوعی تیول‌داری مدرن بود که در آن صنایع مادر و استراتژیک میان گروه‌های ذی‌نفوذ تقسیم شد. موجودات دوزیستی که امروز به نام خصولتی شناخته می‌شوند، از یکسو انرژی ارزان و اعتبارات دولتی را دریافت کرده و از سوی دیگر خود را از پاسخگویی به برنامه‌های کلان توسعه و انضباط حاکمیتی معاف می‌دانند.

تحقق توسعه‌ی پایدار در ایران، بیش از هر چیز، در گرو پایان دادن به تشتت فعلی و بازگرداندن اجزای گسسته به مدار فرماندهی

واحد دولت است. براساس تجربه‌ی دهه‌های اخیر، واگذاری بی‌ضابطه‌ی صنایع مهم، بیش از آنکه به توسعه بینجامد، منجر به تضعیف سازوکارهای حکمرانی دولت شد. برای آنکه بخش خصوصی واقعی بتواند به درستی رشد کند، باید حوزه‌های استراتژیک - مانند بانکداری، صنایع پایه و معادن بزرگ - تحت فرماندهی منسجم ملی قرار گیرند. خروج دولت از این حوزه‌ها طی چند دهه‌ی گذشته فضا را برای بخش خصوصی باز نکرد؛ بلکه آن را به شبه‌دولتی‌ها سپرد و رقابت را برای بخش خصوصی اصیل ناممکن کرده است. در کشوری که با تهدیدات خارجی جدی مواجه است، واگذاری منابع مشاع به گروه‌های غیرپاسخگو، به نتایج مطلوبی نمی‌انجامد. احیای صدر اصل ۴۴ قانون اساسی، بستر لازم برای اجرای سیاست صنعتی فعال را فراهم می‌آورد؛ سیاستی که در آن دولت با در اختیار داشتن صنایع استراتژیک هزینه‌ی تولید را برای بخش خصوصی در صنایع تکمیلی پیش‌بینی پذیر می‌کند. در غیاب یک دولت مقتدر در حوزه‌ی زیرساخت‌ها، خصوصی‌سازی تنها به انتقال رانت از بخش عمومی به گروه‌های خاص منجر شده و هزینه‌های عملیاتی را در کل زنجیره‌ی تولید افزایش داده است.

مؤخره

تحقیق‌دکترین اقتصادی جمهوری اسلامی پس از جنگ رمضان، فراتر از اصلاحات بوروکراتیک، به منزله‌ی تغییر گرانگه‌ قدرت از بخش‌های نامولد به تولید است. برخلاف کلیشه‌های نئولیبرالی، دولت مقتدر شرط شکل‌گیری بازار کارآمد و توسعه‌ی ملی است. تا وقتی دولت نتواند بر منابع استراتژیک اعمال حاکمیت کند، اقتصاد نه توسط دست نامرئی بازار، بلکه توسط پنجه‌های مرئی

ذی نفعانی هدایت می‌شود که منافع‌شان در استمرار بی‌ثباتی است.

برخلاف دهه‌های گذشته که سیاست‌های اقتصادی بعضاً باعث فرسایش سرمایه‌ی اجتماعی شد، جمهوری سوم با اولویت دادن به تولید و نیروهای مولد، به دنبال اعتلای این سرمایه است. دولت با خودداری از انتقال هزینه‌ی سوءمدیریت به خانوار، اعتماد عمومی را به عنوان اصلی‌ترین ابزار اجرای پروژه‌های بزرگ توسعه‌ای احیا می‌کند.

هدف نهایی انضباط بخشی به بانک‌ها و مؤسسات مالی، هدایت سرمایه است. در وضعیتی که سوداگری در بازارهای دارایی-زمین، ارز و طلا-رقیب اصلی تولید است، یک دولت مقتدر توسعه‌گرا می‌تواند با سازوکارهای تنظیمی و مالیات‌ستانی صحیح، نرخ بازدهی در دلالتی و سوداگری را کاهش و در حوزه‌های صنعتی و فناورانه افزایش دهد.

شاید مهمترین اقدام در الگوی جدید، پایان دادن به تشتت‌ها خواهد بود. در مدل فعلی، هلدینگ‌ها و بانک‌های خصوصی به مثابه‌ی دولتی در دولت عمل نموده و سیاست‌های کلان را به نفع خود جهت می‌دهند. جمهوری سوم این کانون‌های قدرت را منضبط کرده و امکان می‌دهد منابع پراکنده در یک برنامه‌ی جامع صنعتی هم‌افزا شوند.

در نهایت، گذار از وضعیت تعلیق ساختاری به اراده‌ی توسعه‌گرا، مستلزم آن است که دولت، جسارت رویارویی با الیگارشی مالی و تیول‌داران جدید را داشته باشد. جمهوری سوم با سلب صلاحیت از نهادهای مخلی تولید، نشان می‌دهد که امنیت ملی در جهان پراشوب کنونی، از مسیر اقتصاد درون‌زا، منضبط و تحت فرماندهی واحد می‌گذرد.

خردورزی

روایت جنگ را در کانال و صفحه اینستاگرام مجله خردورزی بخوانید:

@kheradvarzi_com